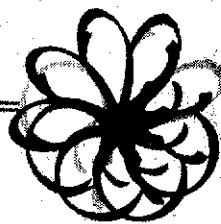


مرجعیت و سیاست



کادنامه‌ی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید

پروفسور سید محمد حسینی

۱- مدخل

مقاله‌ی حاضر، نیم‌نگاهی‌ست به نهاد دینی - اجتماعی مرجعیت تقلید شیعه و تعامل آن با سیاست از جنبش تنباکو در سلطنت ناصرالدین‌شاه تا نجات آذربایجان در پنجمین سال سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، با تکیه‌ی مخصوص بر کارنامه‌ی آیت‌الله‌العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی (وفات ۱۳۲۵ ش / ۱۳۶۵ هـ.ق.) در این برهه‌ی حساس از تاریخ سیاسی ایران. دوره‌ی حیات سید ابوالحسن اصفهانی شاهد تحولات سیاسی و اجتماعی عظیمی در ایران بود از جمله: جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاخان، غوغای جمهوریت در ۱۳۰۲، انقراض سلطنت قاجار، به سلطنت‌رسیدن رضاشاه در آبان ۱۳۰۴، دین‌ستیزی رضاشاه بویژه برداشتن عمامه‌ی اکثریت اهل عمامه، برخورد قهرآمیز با واقعه‌ی مسجد گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴، کشف حجاب زنان در ۱۷ دی ۱۳۱۴ و بالاخره اشغال ایران به‌دست متفقین، عزل رضاشاه در ۱۳۲۰، بر سر کار آمدن محمدرضا شاه، رشد احزاب بویژه حزب توده و سرانجام نقشه‌ی تجزیه‌ی ایران به‌دست توده‌یی‌ها و با حمایت مستقیم اشغالگران شوروی در آذربایجان و مهاباد. از این رهگذر شناسایی ابعاد مختلف شخصیت این مرجع بزرگ شیعی و بویژه تعامل او با قدرت‌های وقت (هم چون برخورد با پهلوی پدر و پسر)، یا موضع‌های سیاسی او در قبال قانون اساسی مشروطه، مفهوم جمهوریت تغییر سلطنت، اصلاحات دین‌ستیزانه‌ی رضاشاه، اقلیت‌های یهودی، مسیحی و... از اهمیت خاصی برخوردار است.

مقاله‌ی حاضر، پژوهشی موردی Case Study در خصوص کارنامه‌ی آیت‌الله اصفهانی با تکیه‌ی مخصوص بر جنبه‌های سیاسی زندگی اوست. نویسنده پس از مطالعه‌ی همه‌ی آثار موجود، با تکیه بر اسناد نویافته‌یی که پیش از این در اختیار دیگر محققان نبوده است در این و جیزه به شرح حال آیت‌الله اصفهانی به‌عنوان چهره‌یی نمونه در بین مراجع تقلید عصر پهلوی‌ها می‌پردازد.

۲- مرجعیت و سیاست: کلیات

شاید پیش از ورود به «مطالعه‌ی موردی» آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، به‌عنوان یک مرجع تقلید مناسب باشد که کلیاتی چند از جامعه‌ی ایرانی و نقش مرجعیت و روحانیت در آن گفته آید:

۱- سه نهاد دین (با نمادهای قدسی و مناسک سنتی)، دولت (با

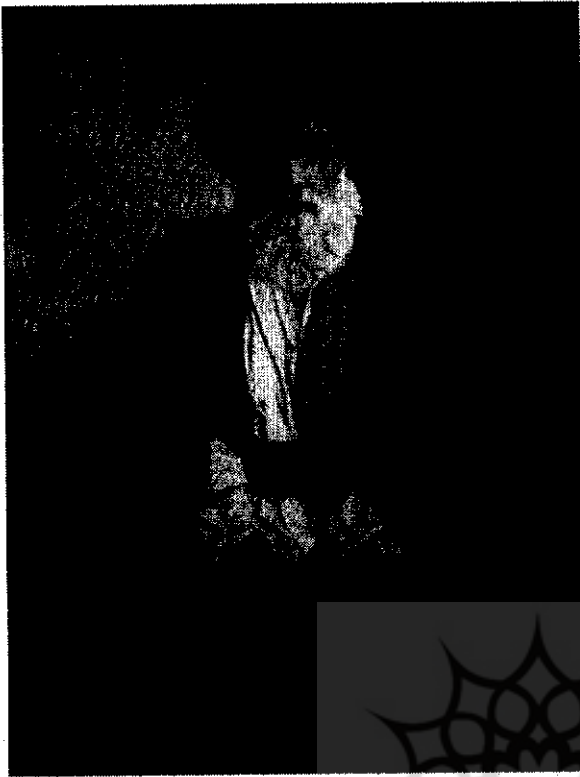
اقتدار رسمی، قوانین دارای ضمانت اجرا و نیروی نظامی و انتظامی برای پیش‌بردن اهداف حاکمیت وقت) و اخلاق (تقوای مدنی، رعایت داوطلبانه‌ی حقوق دیگران براساس اصول انسانی، جوانمردی و ایثار) همیشه با شدت و ضعف در تجمع‌ها / اجتماعات بشری نقش بازی کرده‌اند و می‌کنند. در رژیم سابق هم شعار «خدا، شاه، میهن» نماد همین سه نهاد بود: خدا = دین، شاه = دولت و میهن = اخلاقیات و علایق مدنی. چنان‌که یکی از شاعران عصر پهلوی خطاب به رضاشاه گفته بود: خدا و شاه و وطن، مایه‌ی حیات من است / که من به هستی این هر سه هستم ای خسرو!

متولیان هر کدام از این سه نهاد دین، دولت و اخلاق هم در طول تاریخ کوشیده‌اند و می‌کوشند تا در حوزه‌ی اقتدار دو نهاد دیگر تاثیرگذار باشند یعنی دولت‌ها در امور دینی دخالت کرده‌اند و مثلاً در تقویت و تضعیف ادیان و مذهب‌ها (اعلان رسمیت یا عدم رسمیت آن‌ها) یا نصب و عزل و تأیید و تکذیب مراجع دینی و مذهبی موثر بوده‌اند، در حالی‌که زعمای دینی (اعم از شریعی و طریقی) در سیاست دخالت کرده‌اند. شواهد این امر عبارتند از:

الف- در باب دخالت مرجعیت دینی در سیاست

اولاً، در عصر ساسانی کرتر در مقام «موبد اهورامزدا» در دوره‌ی پادشاهی هرمز اول و بهرام اول و بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶م) از اقتدار سیاسی فراوانی برخوردار بود و از آن پس دین و دولت در امپراتوری ساسانی، به‌هم پیوسته و درهم تنیده بود؛ ثانیاً، نوه‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی که خود «مرشد کامل» قطب سلسله‌یی از سلاسل صوفیه بودند، از پوست تخت درویشی به تخت سلطنت رسیدند.

ثالثاً، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) در پیروزی انقلاب مشروطیت سهمی عظیم داشت و مخالفت با اساس مشروطیت را در حکم «محرابه با امام زمان» اعلام کرد. بر تنبیه المله و تنزیه الامه اثر شاگردش میرزا محمدحسین نائینی تقریظ نوشت و برای از میان برداشتن محمدعلی‌شاه فرمان جهاد داد. رابعاً، آیت‌الله العظمی سیدروح‌الله خمینی که پس از پیروزی انقلاب با عنوان خاص «امام خمینی» نامبردار شد، با تکرار شعار سیاسی سیدحسن مدرس که «سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست»، نظام سیاسی ایران را از سلطنت به جمهوریت تغییر داد و خود «رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران» شد.



ایشان سید ابوالحسن اصفهانی

شوشتری... توقیعی برای سید [یعنی سید ابوالحسن اصفهانی] آمد.^۵ یا این که «توقیعی شریف از حضرت صاحب الامر - اروحا فداه - برایش صادر... در آن وعدهی نصرت و یاری به کلمه‌ی «نحن ننصرک» فرموده».^۶ هم نویسنده‌ی این مقاله از پسر عموی پلرم (حجت الاسلام سیدعلی سپهر سرکشیک آستان قدس رضوی در مشهد) شنیدم که او از استادش آیت‌الله میرجهانی جرقوبه‌یی اصفهانی نقل می‌کرد که وی خود «شاهد» مقدمات «تشریف» آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی به اتفاق «سید یمنی» (زعیم زبیدی) بوده است. این چنین اعتبار و اعتقادی نسبت به رهبران بزرگ روحانی و مراجع تقلید تنها برای معنودی از ایشان مطرح شده و شبیه ایمان و اعتقادیست که اکثر شیعیان ایران در روزهای انقلاب ۱۳۵۷ برای آیت‌الله‌المظفی خمینی پیدا کرده بودند و به حقیقت از مقوله‌ی «فره‌ی ایزدی» است و ربطی به «اعلمیت» که مسأله‌ی علمی و آموزشیست ندارد.

۴- نهاد دینی - اجتماعی «مرجعیت تقلید» به مفهوم جدید آن (یعنی حضور مرجعی واحد و متمرکز در رأس هرم روحانیت شیعه)، نتیجه‌ی مستقیم غلبه‌ی مکتب اصولی‌گری بر جریان اخباری‌گری بود. اصولی‌بزرگ آقا باقر بهبهانی (وفات ۱۱۱۸-۱۲۰۸/۱۲۰۶-۱۷۰۶-۱۷۹۳م) توانست جریان اخباری‌گری را که با ظهور ملامحمدامین استرآبادی (وفات ۱۰۳۳ ق / ۱۶۲۳م) به اوج رسیده بود و بزرگ‌ترین حامی آن در عصر بهبهانی، شیخ یوسف بحرانی (وفات ۱۱۷۲ق/۱۷۸۵م) بود، به انزوا بلکه فساد عقیده محکوم کند.

ب- در باب دخالت حاکمیت سیاسی در مرجعیت دینی در طول تاریخ ایران پس از اسلام، از دوران خلافت خلفای راشدین، امویان و عباسیان گرفته تا برآمدن صفویان، همیشه مراجع دینی به‌طور رسمی از سوی پادشاهان منصوب می‌شدند و کرسی تدریس یا منصب فتوا و قضای خود را مدیون شاه وقت بودند که شواهد آن، مناصب رسمی شیخ‌الاسلام، قاضی، صدر، امام جمعه و امثال آن‌ها بود که ما در تاریخ حقوق ایران نمونه‌های فراوان از آن‌ها به‌دست داده‌ایم.

ج- در باب دخالت دولت در اخلاق و یا دخالت متولیان اخلاق جامعه در سیاست هم شواهد بسیار است؛ از جمله آیین فتوت و جوانمردی که خلیفه‌ی عباسی یا شاه‌وقت وارد این سلسله‌ها می‌شد، یا متولیان نهادهای «امر به معروف و نهی از منکر» به‌مفهوم عام آن، یا تشکیلات فراماسونری که با عنوان کردن اخلاقیات و جنبه‌های تعاون انسانی، زیرکانه و مرموزانه در سیاست دخالت مستقیم داشت. تشکیلات طریقتی و تسلیحات اخلاقی هم حداقل به‌صورت «گروه‌های فشار» در سیاست دخیل بود و نقش مهمی در ایجاد تعادل و صلح و مدارا در حاکمیت‌های استبدادی ایفا می‌کرد. ظاهرسازی‌هایی هم‌چون تشکیل «لژ خدمتگزاران بشر» در دوره‌ی محمدرضاشاه پهلوی و امثال آن‌ها هم نمونه‌هایی از تلاش برای سوءاستفاده از اخلاقیات از سوی ارباب سیاست بود.

۲- مشروعیت حاکم در سنت کهن ایرانی، از یک‌سو با قدرت و غلبه و سلطه و سیطره‌ی عملی (زور و قدرت اجرایی) و ترس از حاکم / قانون، و از سوی دیگر بیش‌تر بر اساس داشتن «فره‌ی یزدانی» / خرّه / کاریسما بود و این کاریسما عموماً جنبه‌ی دینی / روحانی داشت. انگلبرد کمپفر که در زمان شاه‌سلیمان صفوی در ۱۶۸۳م از آلمان به ایران آمده است تصریح دارد که عامه‌ی ایرانیان «بر این باور بودند که شاه قادر به انجام معجزه [کرامت] می‌باشد و می‌تواند به‌وسیله‌ی نیروی امواج منتشر شده از بدنش، بیماری‌ها را شفا بخشد و به‌همین دلیل، بیماران برای گرفتن و خوردن پس‌مانده‌ی آبی که شاه با آن دست و صورت خود را شسته یا انگشتانش را به آن رسانده باشد، جلو دربار صف می‌کشیدند.

۳- منزلت معنوی و روحانی مراجع روحانی شیعه، در گذشته‌های نه چندان دور اغلب منبعث از «نیابت عامه» از سوی امام معصوم و فرصت «تشریف» به‌هنگام ضرورت به زیارت «امام غائب» (عج) بود. برای مثال، منزلت معنوی و روحانی آیت‌الله اصفهانی در بین شیعیان که شاید قابل مقایسه با هیچ یک از معاصرانش (از جمله آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم) نبود؛ به‌حدی رسید که مولفان معاصر علاقه‌مند به این شخصیت دینی او را به «اخلاق نبوی» ستوده‌اند.^۱ اوج کمال اخلاقی اصفهانی در رضایت او از قاتل پسرش که مظلومانه در ۱۳۳۹ ه.ق. در صف نماز جماعت کشته شد، به‌ظهور رسید.^۲ برخی نویسندگان، اصفهانی را مؤید به «امدادهای غیبی و توجهات خاصه‌ی بقیة‌الله‌الاعظم» برشمرده‌اند^۳ و از تشریف او به‌حضور امام زمان سخن گفته‌اند.^۴ یا آن‌که نوشته‌اند که وی «از مؤیدین فقهای عالم تشیع بود که از غیب به او کمک شده و تأیید می‌شدند و اعلی‌حضرت ولی‌عصر - ارواحنا فداه - به او نظر مخصوص داشت و از آن بزرگوار به‌وسیله‌ی محمد کوفی

بر اساس مبانی اصولی گرایان، جمیع افراد بالغ شیعه مذهب که خودشان به درجه‌ی اجتهاد نرسیده باشند به تقلید از یک مجتهد جامع‌الشرایط مکلف و موظف‌اند. همین اصل وجوب تقلید از مجتهد اعلم جامع‌الشرایط، خواه و ناخواه به ایجاد سلسله مراتب رهبری مذهبی و تأسیس نهاد مرجعیت منجر شد.

۵- «مرجعیت» تام و عام، از مشروطیت به بعد فقط در وجود سه تن (آیت‌الله اصفهانی، آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خمینی) مصداق پیدا کرد. قبل از مشروطیت، نهاد مرجعیت به شکل فراگیر وجود نداشت یعنی مجتهدان جامع‌الشرایط مبسوط‌الید هر کدام در مناطق مختلف بالقوه و بالفعل - بدون هیچ سلسله مراتبی - نایب عام امام زمان محسوب می‌شدند و این احوال، از جهت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی / علمی، کاملاً متناسب با اوضاع فرهنگی / آموزشی، نظام ملوک‌الطوایفی و غیرمتمرکز پیش از مشروطه بود. به همین دلیل، گاه بعضی از مالکان بزرگ برای رهایی از «حکومت شرعیه»ی مجتهد متنفذ محل، مجتهد دیگری را از نجف برای اقامت در محل دعوت می‌کردند که نمونه‌ی آن، آوردن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی از عتبات به اراک بود و من آن حکایت را به مناسبتی در مقدمه‌ی کتاب شواهد النبوة عبدالرحمان جامی به تفصیل نوشته‌ام.

۶- در جریان جنبش تنباکو و سپس در انقلاب مشروطیت، تمرکز سیاسی، اداری، اطلاع‌رسانی و ارتباط مستقیم بین نقاط دور افتاده‌ی کشور و مراکز دینی از سوی دیگر راه را برای ترویج نهاد مرجعیت بر اساس معیار «اعلمیت» مرجع واحد (ولو دور از دسترس روزمره) باز کرد. البته مفهوم لزوم تقلید از اعلم در معالم الاصول شیخ حسن عاملی (وفات ۱۰۱۱ق / ۱۶۰۲م) و کتاب‌های شیخ مرتضی انصاری (وفات ۱۲۸۱ق / ۱۸۶۴م) و حنا عروة الوثقی سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی (وفات ۱۳۳۸ق / ۱۹۲۰م) سابقه داشت، اما مسلماً تا پیش از انقلاب مشروطیت عنوان مرجع تقلید یا «آیت‌الله العظمی» مطرح نبود و حتی در انقلاب مشروطیت هم، هیچ‌یک از مجتهدان عالی‌مقام به‌عنوان فرد واحد مرجعیت نام نداشتند. در سال‌های آغازین مشروطیت، در نجف آخوند خراسانی اغلب به همراه حاج میرزا حسین حاج میرزاخلیل تهرانی و میرزا محمدحسین نائینی هر سه از نظر رویکرد به مشروطیت در تقابل با سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی صف‌آرایی می‌کردند، هم‌چنان که در تهران سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی هر دو در مقابل حاج شیخ فضل‌الله نوری بودند. پس از مشروطیت، مخصوصاً بعد از خلع محمدعلی شاه و در طول سلطنت احمدشاه، نهاد مرجعیت در سیاست داخلی و خارجی کم‌تر تأثیرگذار بود و تنها پس از مرگ مراجع متعددی که در عرض یک‌دیگر بودند، با ظهور اصفهانی به انسجام رسید.

۳- زیست‌نامه‌ی یک مرجع تقلید:

سید ابوالحسن اصفهانی

صاحب این قلم، زیست‌نامه‌ی آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی را در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نوشته‌ام که به همت سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی در مجلد نهم آن دایرةالمعارف

چاپ شده است. در این‌جا نخست همان نوشته را بیش‌تر پرورش می‌دهم و سپس با تکیه بر مناسبات مرجعیت با نظام سیاسی حاکم، به «مطالعه‌ی موردی» کارنامه‌ی این مرجع تقلید می‌پردازم.

۱-۲- ولادت و خاستگاه اصفهانی

ولادت اصفهانی - به روایت بی‌واسطه‌ی دو تن از هم‌درسان و هم‌سن و سالانش از شخص او - به سال ۱۲۸۴ق رخ داده است.^۷ بنابر این اصفهانی در انقلاب مشروطیت، ۴۰ (چهل) سال داشته است. زادگاه او، روستای کوچک مدیسه از محلات لنجان اصفهان بوده است.^۸

اجداد آیت‌الله اصفهانی اصلاً از سادات موسوی بهبهانی بوده‌اند که نسب به موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم می‌رسانند.^۹ پدرش، سیدمحمد - متولد کربلا^{۱۰} و مدفون در خوانسار^{۱۱} - ساکن مدیسه لنجان اصفهان بوده است. جد او سیدعبدالحامد موسوی - زاده‌ی بهبهان و مدفون در اصفهان از عالمان دینی و از شاگردان شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر (د. ۱۲۶۶ق) و شیخ موسی کاشف‌الغطاء بوده و علاوه بر تالیف و گردآوری تقریرات خارج فقه استادش شیخ موسی کاشف‌الغطاء، شرحی نیز بر شرایع محقق حلی نوشته است.^{۱۲}

۲-۲- تحصیلات و استادان اصفهانی

اصفهانی تحصیلات ابتدایی را در قریه‌ی مدیسه تمام کرد و آن‌گاه در اوایل بلوغ از مدیسه به حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان رفت و مقدمات علوم را در مدرسه‌ی نیماورد آن شهر به انجام رسانید. آن‌گاه با استفاده از محضر استادان بزرگ آن حوزه به تکمیل علوم نقلی و عقلی پرداخت و پس از گذراندن سطوح فقه، به درس خارج فقه و اصول استادان این حوزه راه یافت. از میان همه‌ی استادانش در حوزه‌ی اصفهان، تنها استادی که اصفهانی خود به‌نام و نشان از او یاد کرده است آخوند ملامحمد کاشانی (د. ۱۳۳۳ق) است.^{۱۳} و این کاشانی از مدرسان علوم عقلی و ریاضی بوده است نه علوم نقلی.^{۱۴} دیگر استادان او را در اصفهان چنین نوشته‌اند: سیدمهدی نحوی، سیدمحمدباقر درچه‌ای، سیدهاشم چارسوقی، ابوالعالی کلباسی و جهانگیرخان قشقای.^{۱۵}

به حکایت آن‌چه اصفهانی خود به خط خویش بر ظهر تقریرات خارج فقه شیخ موسی کاشف‌الغطاء تالیف جد خویش عبدالحمید موسوی اصفهانی نوشته است، وی اصفهان را به قصد نجف در ۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۸ق ترک کرد و در ۱۱ جمادی‌الاولی همان سال با نجف رسید. آن‌جا در مدرسه‌ی صدر که از مراکز افاضل طلاب حوزه‌ی نجف بود، ساکن شد و به استفاده از محضر بزرگ‌ترین استادان فقه و اصول دست یافت. اصفهانی از میان استادان خویش در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، تنها به نام دو تن یعنی میرزا حبیب رشتی (د. ۱۳۱۲ق) و آخوند خراسانی (د. ۱۳۲۹ق) تصریح کرده است.^{۱۶} دیگر استادانی که برای او نوشته‌اند و کم و کیف تحصیل اصفهانی نزد ایشان به‌خوبی معلوم نیست عبارتند از: میرزا محمدحسن شیرازی (د. ۱۳۱۲ق)، سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی (د. ۱۳۳۷ق)

میرزا محمد تقی شیرازی (د. ۱۳۳۷ق)، فتح الله شریعت اصفهانی (د. ۱۳۳۹ق) و مولی عبدالکریم ایروانی. ۱۷

از میان همه‌ی این استادان، اصفهانی بیش از همه از درس آخوند خراسانی استفاده کرد. چه او سه سال و اندی از درس حاج میرزا حبیب رشتی را بیش تر درک نکرد و بعد از آن یعنی حدود هفده سال به شیوه‌ی ممتد و مستمر از درس آخوند خراسانی بهره‌مند شد به طوری که از نزدیک‌ترین و بهترین شاگردان و اصحاب این استاد به‌شمار می‌رفت و هم‌زمان با حضور در درس خارج آخوند خراسانی، خود به تدریس مسائل و گفایه اشتغال می‌داشت و به‌عنوان استادی دقیق‌النظر و مستقیم‌السلیقه مشار بالبنان بود. ۱۸ چندان که پس از فوت آخوند خراسانی در ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱ بعضی از مردم خراسان - به تصریح خود اصفهانی - برای تقلید به او مراجعه کردند. ۱۹ اما مرجعیت عامه پس از آخوند خراسانی به سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی منتقل شد و این شیرازی نخستین مرجعی بود که احتیاطات خود را به اصفهانی ارجاع می‌داد. ۲۰ هم‌چنین نوشته‌اند که این مرجع تقلید، سید ابوالحسن اصفهانی و نیز شریعت اصفهانی را پس از خود شایسته‌ی مقام مرجعیت معرفی کرده است. ۲۱ اما در عمل پس از ارتحال محمد تقی شیرازی در ۱۳۳۸ق و شریعت اصفهانی در ۱۳۳۹ق و شیخ احمد کاشف الغطا در ۱۳۴۴ق، مرجعیت تقلید نخست توأمان در نجف به اصفهانی و فقیه بزرگ هم‌رتبه‌ی او میرزا حسین نائینی و در قم به حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم - منتقل شد تا آن که عاقبت پس از وفات نائینی و حائری یزدی در ۱۳۵۵ق، مرجعیت تقلید شیعیان در سرتاسر جهان در شخص اصفهانی منحصراً شد. ۲۲

۳-۳- مکانت علمی اصفهانی

چند تن از مدرسان بزرگ معاصر اصفهانی در حوزه‌های علمی از نظر تربیت متخصصان فقه و اصول و مجتهدان قدر اول، موفق‌تر از او بودند، اما این واقعیت را به هیچ روی بر ضعف علمی اصفهانی یا تفوق مراجع دیگر بر او حمل نتوان کرد. آقابزرگ تهرانی که از روزگار شاگردی خود نزد آخوند خراسانی با اصفهانی هم‌درس و هم صحبت بوده است، او را به صفت «عقربه نادره» می‌ستاید. ۲۳ سید محسن امین نیز که در درس اصول آخوند خراسانی با اصفهانی هم‌درس بوده است، او را چنین ستوده است: «او علمی از اعلام دین و پیشوایی از بزرگ‌ترین پیشوایان مسلمین بود که ریاست علمی دینی در نجف پس از مرگ میرزا حسین نائینی بدو انحصار یافت... من او را در سفرم به عراق به سال ۱۳۵۲ق از نزدیک دیده و سنجیدم. او را مردی یافتم که... علاوه بر مکانت علمی، فقهی و اجتهادی‌اش، سیاستمداری بزرگ بود و ریاست عامه که به او رسیده از روی شایستگی و استحقاق بود. اما این که از او تالیف دیگری جز رسائل علمیه‌اش باقی نمانده است به دلیل استغراق او در تدریس، پاسخ‌گویی به استفتاهای اداره‌ی حوزه‌ی علمیه بود که همه‌ی این خدمات را شخصاً مباشرت می‌کرد و لذا فراغتی برای آن که حتی یک سطر هم تالیف و تصنیف کند نداشت. ۲۴

دیگر رجالیان معاصر اصفهانی نیز همه او را به عظمت یاد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على
اشرف الانبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين وبعد فان حنايا المنكأ
علم الاعلام وصباح الظلم والجور القمام والسيد الهام ركن الاسلام
الحمد لله الذي جعل الحاج السيد ميرزا حسن السبزواري يدايه بلالاً
وجعلنا رغباً بالسلم من مرفعه ونحصل العلوم المنيرة الشريفة
تنقيح بيانها الخرية وحضر على شطرا وذا روه كافيًا في الحائلي الفقهية
الاصولية خصوصاً في تحقير وتصحيح وتذليل وانارة واستفادة وتبديد وتصحيح
وتبويب وتكثير صوابها من كبر الجهد والفقهاء الذين عني فبذل الله
برايه ويحرم عليه التقليد لغيره الله تعالى على من ضمن من اعم العظام وليكسر على
ما اولاه من الفضل والاحكام من الحق القدسي وملكة الاجتهاد والناس الرجوع اليه
في الامور الشرعية والوظائف الدينية التي لا يجوز الرجوع فيها الى غير الله
الجامع للشرائط وقد اجرت لدان بروعي ما وصل في رواية من كتب
الاخبار ولا سيما الادوية التي عليها الملل والسنة الناحية المشتملة في هذا
العصر وارصيه بما اوصاني به مشايخي العظام واسألكم الكرم من اجل
جاء الاحكام الواقي عن زل الصراط والرجاء ان لا ينالني من صالح
الجهاد انه ولي الاعطاء وكان عمره ثمانين سنة في شهر رمضان سنة ۱۳۵۳ هـ الموافق
التمهيد الى

مهر و امضای آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

کرده‌اند. شیخ عبدالهادی اسدی، او را مجدد رأس ماه چهاردهم
هجری دانسته است. ۲۵ محمد علی مدرس (د. ۱۳۳۳ق) در حق او
نوشته است: از اکابر طراز اول علمای عصر حاضر ما می‌باشد. محقق،
مدقق، فقیه، اصولی، رجالی، معقولی و منقولی: در تمام بلاد اسلامیة،
شهر مراجع تقلید شیعه... و مجلس درس ایشان اجمع مجالس
دروس دینیة و مرجع استفاده‌ی فحول و اکابر است. ۲۶ ملا علی واعظ
خیابانی یکی دیگر از رجالیان معاصر او، اصفهانی را «شهر مراجع
امامیه در اقطار اسلامیة حامل لواء شیعه و قطب رحی شیعه» خوانده
و درسش را «اجمع مدارس فقها و مجتهدین حسن السلیقه» دانسته
است. ۲۷ و همین است آن‌چه بسیاری دیگر از مولفان رجال تکرار
کرده‌اند. ۲۸

۳-۴- آثار علمی اصفهانی

آثار علمی بازمانده از اصفهانی را می‌توان به پنج دسته تقسیم
کرد.

الف- دسته‌ی نخست و مهم‌تر از همه، تقریرات فقهی و اصولی
اوست که به‌دست بسیاری از شاگردان او به سنت معهود طالب علمان
دروس خارج فقه و اصول ضبط و تحریر شده است. یک دوره‌ی کامل
از تقریرات او به‌دست مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسن سیادت
سبزواری (از استادان زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین) در فاصله‌ی
۱۳۳۸-۱۳۳۵ق در شش مجلد دستنویس تدوین و بعدها با عنوان
وسيلة الوصول در یک مجلد از طریق جامعه‌ی مدرسین قم به چاپ

رسیده است. ۲۹ نسخه‌ی دیگر از تقریرات اصفهانی به‌وسیله‌ی شیخ محمدرضا طبسی جمع‌آوری شده است. نیز بخشی دیگر از تقریرات اصفهانی در علم اصول که نشان‌دهنده‌ی مکانت علمی او و ثمره‌ی استفاده‌ی ممتد او از محضر آخوند خراسانی است به‌همت مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی املی (۱۳۰۴-۱۳۹۱ق/۱۳۵۰ش) از شاگردان طراز اول او تدوین شده است و به همین دلیل املی کتاباً و شفاهاً از مکانت علمی استاد خویش بسیار سخن گفته است.

ب- دسته‌ی دوم، تحریر تقریرات فقهی و اصولی استادان اصفهانی است که وی به رسوم معهود آن‌ها را ضبط و تالیف کرده است. مهم‌ترین این آثار آن است که نویسندگان زندگی‌نامه‌ی اصفهانی از آن به «شرح» گفاه‌الاصول آخوند خراسانی تعبیر کرده‌اند. ۳۰ این اثر به احتمال قوی باید تقریرات اصول آخوند خراسانی باشد.

ج- دسته‌ی سوم از آثار علمی اصفهانی رساله‌های عملیه و فتوایی اوست که مهم‌ترین آن‌ها وسیله‌النجات، شامل یک دوره‌ی کامل از طهارت تا اراثت به سبک العروة الوثقی تالیف سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی می‌باشد. نسخه‌ی کامل تلخیص نشده‌ی وسیله در ۷۵۲ صفحه در ۱۲۵۵ق چاپ شده است. ۳۱ و نسخه‌های خلاصه شده‌ی آن شامل مسائل مبتلی به مقلدان در حیات مولف ۱۶ بار در چهل و چهار هزار نسخه چاپ شده است. ۳۲

رساله‌ی وسیله‌النجات مورد توجه فقیهان بزرگ نسل‌های بعد قرار گرفته است، چنان‌که تحریرالوسیله‌ی آیت‌الله سیدروح‌الله خمینی بهترین نمونه‌ی این توجه است.

آیت‌الله خمینی نخست در ایام اقامت در قم بر این کتاب به‌رسم معهود حاشیه‌ی فتوایی زد و بعد در ایام تبعید خود در ترکیه آن را شرح کرد و به‌صورت متن مستقلی در فقه استدلالی درآورد. ۳۳ شرح استدلالی دیگر بر وسیله‌النجات تالیف سیدجواد تبریزی موسوم به بغیة‌الهدایات است. ۳۴ هم‌چنین جمع کثیری از فقیهان هم‌چون آیات: سیدابراهیم (میرزاآقا) اصطهباناتی، سیدمحمد شاهرودی، سیدابوالقاسم خویی، سیدحسن بجنوردی، سیدهادی میلانی، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، علی بهبهانی و مرتضی حائری یزدی بر وسیله‌النجات حاشیه نوشته‌اند و جمعی دیگر هم‌چون سیدحسین موسوی حمای، سیدمحمدرضا گلپایگانی، سید شهاب‌الدین مرعشی، سیدمحمدکاظم شریعتمداری بر آن تعلیقاتی نوشته‌اند.

رساله‌ی وسیله‌النجات هم‌چنین به زبان‌های دیگر ترجمه شده است. این رساله‌ی علمیه نخست به‌دست سیدابوالقاسم صفوی اصفهانی (د. ۱۲۷۰ق) - محرر و منشی اصفهانی - به فارسی ترجمه و با نام صراط‌النجات چاپ شده است. ۳۵ ترجمه‌ی دیگری به فارسی با نام ذریعة‌النجات به قلم سیدعلی‌اصغر جزایری شوشتری (د. ۱۳۴۸ق) نیز وجود دارد که به‌چاپ نرسیده است. ۳۶ این کتاب هم‌چنین با نام ذریعة‌النجات به‌وسیله‌ی شیخ سعادت حسین بن منور علی سلطان‌پوری به‌زبان اردو ترجمه شده است. ۳۷

دیگر از تالیفات فتوایی اصفهانی صراط‌النجات است. ۳۸ رساله‌ی علمیه‌ی اصفهانی به زبان فارسی با نام ذخیره‌الصالحین در حیات او سه بار به چاپ رسیده است. ۳۹ نیز مناسک حج او به فارسی

در صد و شش صفحه چاپ شده است. ۴۰ هم‌چنین گزیده‌ی از رساله‌های عملیه او با نام منتخب‌الرسائل ۴۱ چهل و دو بار چاپ رسیده است. ۴۲

د- دسته‌ی چهارم از آثار اصفهانی حواشی او بر تالیفات دیگران است. مانند حاشیه بر تبصره علامه حلی ۴۳ که مکرر در نجف ایران و هند به‌چاپ رسیده است. ۴۴ هم‌چنین حاشیه بر عروة‌الوثقی تالیف سیدمحمدکاظم طباطبایی، چاپ ۱۳۴۶ق در ۸۵ صفحه، ۴۵ حاشیه بر نجات‌العباد تالیف شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر، ۴۶ حاشیه بر ذخیره‌العباد تالیف فاضل شربیانی، ۴۷ حاشیه بر مناسک حج تالیف شیخ مرتضی انصاری. ۴۸

ه- دسته‌ی پنجم از آثار اصفهانی، مجموعه‌ی از فتاوی اوست که به قلم خود او نیست، بلکه به وسیله‌ی دیگران براساس فتاوی او تالیف شده است. مانند:

۱- انیس‌المقصدین که آن را سیدابوالقاسم صفوی موسوی اصفهانی (۱۲۸۳-۱۳۷۰ق) جمع و تالیف کرده است. ۴۹ و نخست در ۱۱۸ صفحه به سال ۱۳۴۵ق و سپس در ۱۸۰ صفحه در ۱۲۵۷ق در نجف به چاپ رسیده است. ۵۰ و بعد با حواشی حاج میرزافتاح شهیدی تبریزی در ۱۳۶۶ق در تبریز چاپ شده است.

۲- تحفة‌العوام که گزیده‌ی از فتاوی اصفهانی است که خواجه فیاض حسن هندی به‌زبان اردو تالیف کرده است. ۵۱

۳- رساله‌ی در احکام عبادات به زبان ترکمنی که در میان ترکمن‌های شیعه مذهب کرکوک در عراق (کردستان عراق) شایع است. ولی از محل و تاریخ چاپ آن اطلاعی در دست نیست. ۵۲

۳-۵- شاگردان و تربیت شدگان اصفهانی

اصفهانی شمار بسیاری از مجتهدان بزرگ و محققان برجسته در فقه و اصول را در طول تدریس ممتد و مستمر خود در حوزه‌ی نجف تربیت کرد که بر ذکر نام ایشان در این مقاله فایده‌ی مترتب نیست و شرح احوال مفصل آنان و تعامل هر یک از ایشان با حکومت و حاکمیت وقت خود به مقاله‌ی مستقل نیاز دارد.

۴- فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی

مناسبات نهاد دین و دولت در تاریخ ایران نشان می‌دهد که هر حاکمیتی با مرجعیت دینی، نوعی داد و ستد داشته است. اتحاد دین و دولت در عصر ساسانی در ایران انکارناپذیر است. پس از حمله‌ی اعراب هم این اتحاد عیناً ادامه یافت. فقط دین رسمی از زرتشتی‌گری به اسلام و بدنه‌ی متولیان دین از موبدان به فقیهان تبدیل شد. البته تا قبل از صفویان، فقیهانی که با حاکمان همکاری داشتند، اهل سنت بودند و پس از صفویان فقیهان شیعی بر سر کار آمدند و این تعامل از عصر صفوی تا انقلاب مشروطیت بلکه تا برآمدن رضاشاه در ۱۳۰۴ با شدت و ضعف برقرار بود.

از برافتادن صفویان تا عصر ناصرالدین شاه قاجار، رهبری و مرجعیت دینی (همانند قدرت اجرایی و قضایی) متکثر و ملوک‌الطوایفی بود و هر عالم دینی مبسوط‌الیدی در حوزه‌ی اقتدار خویش مستقل از دیگر عالمان رأساً به‌صورت و اجرای احکام مبادرت

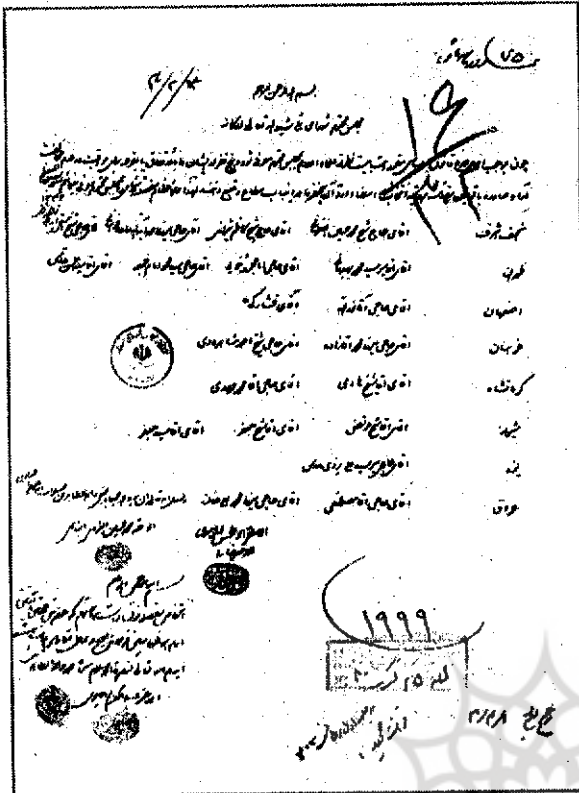
می کرد، تا آن که در پی غلبه‌ی اصولیون بر اخباریون، اصل تقسیم جمعیت شیعه‌ی ایران به دو گروه «مجتهد» و «مقلد» رسمیت یافت و مهم‌تر از آن، این که در میان مجتهدان شیعه با ظهور شیخ مرتضی انصاری که به او لقب «اعلم المتأخرین» داده شد، میان مجتهدان شیعه‌ی سرتاسر جهان سلسله مراتبی ایجاد شد که در نتیجه‌ی آن شخص شیخ انصاری در رأس هرم مجتهدان قرار گرفت. پس از او نیز حاج میرزا حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ (صاحب فتاوی تنباکو)، «مرجع تقلید» تمام شیعیان جهان چه در ایران و چه در عراق و هندوستان و لبنان شد.

ما در این مطالعه‌ی موردی، فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی را به‌عنوان یکی از مراجع تقلید پس از مشروطه بررسی می‌کنیم و آن هم ذیل پنج واقعه‌ی سیاسی مهم که در طول حیات وی اتفاق افتاده است: اول - جنبش تحریم تنباکو در عصر ناصرالدین‌شاه؛ دوم - انقلاب مشروطیت؛ سوم - قیام ضد استعماری علمای شیعه در عراق بر ضد انگلیس؛ چهارم - برخورد با غوغای جمهوری و پنجم با سلطنت مطلقه‌ی رضاشاه پهلوی.

۴-۱- اصفهانی در جنبش تحریم تنباکو

از ورود اصفهانی به حوزه‌ی نجف چیزی نگذشته بود که جنبش تحریم تنباکو به رهبری میرزااحسن شیرازی به سال ۱۳۰۹ق شروع شد و برای نخستین بار مرجعیت عامه‌ی شیعه به اتکاء مقبولیت مردمی توانست خواسته‌های خود را بر سلطنت مطلقه‌ی استبدادی تحمیل کند و ناصرالدین‌شاه را مجبور کند قرارداد امتیاز تنباکو و لاتاری را که به بیگانگان داده بود، نقض کند. تا قبل از جنبش تحریم تنباکو، برخورد روحانیت با دولت‌ها، بر سبیل توصیه و از طریق موعظه بود. چه تا آن زمان، اکثریت فقها حاکمیت سیاسی سلطان وقت را (در غیبت معصوم)، بیرون از حوزه‌ی حاکمیت مذهبی خود (که به قضاء و افتاء و بیان احکام محدود می‌شد) می‌شمردند. اما در جنبش تحریم تنباکو، مرجعیت شیعه به مثابه‌ی اهرمی برای کنترل قدرت اجرایی سلطنت عمل کرد. وقتی میرزای شیرازی گفت که: «الیوم، استعمال تنباکو در حکم محاربه با امام زمان است»، شیعیان از مرد و زن به شکستن قلیان دست زدند و همه‌ی مقلدان میرزا از مصرف تنباکو به مثابه‌ی یک حرام شرعی پرهیز کردند. به روایتی زنان در حرم‌سرای ناصرالدین‌شاه هم قلیان را از دست او گرفتند و به او گفتند: همان کسی که ما را بر تو حلال کرده، قلیان را بر تو حرام کرده.

با عنایت به این واقعیت که اصفهانی در حوزه‌ی علمیه‌ی عراق نه به اصحاب میرزااحسن شیرازی بلکه به حلقه‌ی درس میرزاجیب رشتی پیوسته بود، قرینه و آماره‌ی در دست نیست که اصفهانی در جنبش تحریم تنباکو، مشارکتی فعال داشته باشد. با این همه شک نیست که حضور او در حوزه‌ی عراق در اوج برخورد روحانیت شیعه با ناصرالدین‌شاه برای او که در آن وقت تازه مجتهدی ۲۵ ساله بود، تجربه‌ی سیاسی آموزنده‌ی بوده است. البته در موفقیت جنبش تحریم تنباکو، اراده‌ی قوی و تزلزل‌ناپذیر میرزا محمدحسن آشتیانی (۱۳۴۸-۱۳۱۹ق) که در تهران وکیل میرزای شیرازی بود، موثر افتاد.



۴-۲- اصفهانی و انقلاب مشروطیت

مسلم است شعور و آگاهی سیاسی اصفهانی که با جنبش تحریم تنباکو شروع شده بود؛ بعدها از رهگذر نزدیکی و اختصاصی که اصفهانی با استادش آخوند ملامحمدکاظم خراسانی - طرفدار جدی مشروطیت - داشت و وسیع‌تر و عمیق‌تر شد. در عصر مشروطیت، فقیهان دو رویکرد مختلف با نظام مشروطه داشتند. یک عده، مانند شیخ فضل‌الله نوری در تهران و سیدمحمدکاظم یزدی طباطبایی در نجف، نظام مشروطه‌ی برگرفته از غرب را محکوم می‌کردند و معارض با حکومت مشروطه می‌دانستند و عده‌ی مثل سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی در تهران و آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، میرزا حسین نائینی و محمد اسماعیل محلاتی در نجف حکومت مشروطه را ابزاری برای محدود کردن قدرت استبداد و سلطنت مطلقه می‌دانستند. اصفهانی در این آراء و افکار، از استاد خود آخوند خراسانی در صف کنترل سلطنت استبدادی پیروی می‌کرد. این است که می‌بینیم که اصفهانی راه آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، در سوم جمادی‌الاولی ۱۳۲۸ق، در اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی ۱۳۲۵ق در عداد یکی از بیست تن مجتهد تراز اول «مطلع از مقتضیات زمان» برای احراز انطباق مصوبات قانونی مجلس شورای ملی با احکام فقه شیعه، (و عنداللزوم وتوی قوانین خلاف شرع) به مجلس معرفی کرده‌اند.^{۵۲}

اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت مصوب ۱۳۲۵ق بر اثر اصرار حاج شیخ‌فضل‌الله نوری که بر وجوب مشروطه‌بودن نظام

سیاسی و قضایی تاکید داشته در حقیقت با ایجاد نظارت فقیهان بر مصوبات قانونی مجلس، همان مسوولیتی را برعهده‌ی فقیهان ناظر تراز اول گذاشت که اکنون «شورای نگهبان» براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۸ در نظام جمهوری اسلامی بر عهده گرفته است. وقتی که در ۱۳۲۵ ق، شیخ نوری بر گنجاندن این اصل پافشاری کرد، بسیاری از مشروطه خواهان از جمله سیدحسن تقی‌زاده به کلی با آن مخالف بودند و نیازی به آن - با داشتن اصل بیست و هفتم قانون اساسی که برای تصویب قوانین در مجلس به «عدم مخالفت با موازین شرعیه» حکم می‌کرد - احساس نمی‌کردند.

حتا در بین فقیهان هم سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی می‌گفتند که فقیهان ناظر صاحب حق و تو باید جزء مبعوثان و انتخاب شدگان به مجلس راه یابند. اما شیخ نوری تاکید داشت که این شورای ناظر یا «شورای نگهبان» باید از خارج مجلس (از سوی مراجع تقلید) معرفی شود و نهادی مستقل و جدا از نمایندگان ملت و به‌منظور نظارت شرعی و فقهی بر مصوبات قوه‌ی مقننه باشد. نمایندگان مجلس، از ناچاری، سرانجام رضایت دادند که از میان بیست نفر که مراجع تقلید پیشنهاد می‌کنند، مجلس پنج نفر را انتخاب کند و متن اصل دوم به شرح زیر در متمم قانون اساسی وارد شد:

«مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تایید حضرت امام عصر (عج) و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام - خداالله سلطانه - و مراقبت حجج اسلامیه - کترالله امثالهم - و عامه‌ی ملت ایران تاسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه‌ی آن مخالفتی با قواعد مقدسه‌ی اسلام و قوانین موضوعه‌ی حضرت خیرالانام (ص) نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده‌ی علمای اعلام - ادام الله برکات وجودهم - بوده و هست. لذا مقرر است در هر عصری از اعصار، هیاتی که کم‌تر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهائ متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مزبور باشند، معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آن‌ها را یا بیش‌تر به مقتضای عصر اعضای مجلس بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به‌دقت مذاکره و بررسی نموده، هر یک از مواد مقنونه که مخالفت با قواعد مقدسه‌ی اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند. و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع بوده و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر (عج) تغییرپذیر نخواهد بود.»

ایجاد این محدودیت شرعی و فقهی فراگیر در صلاحیت قوه‌ی مقننه‌ی کشور، با اصول مردم‌سالاری غربی و تجدد سیاسی که منظور مشروطه‌طلبان لائیک بود، هم‌خوانی نداشت. به این معنی که با این اصل متمم پنج نفر فقیه شیعه‌ی عضو کمیسیون شرعی ناظر بر مصوبات مجلس، به‌طور عام و نامحدود حق وتوی تمام یا بعضی از قوانینی را که ممکن است به اتفاق آراء به تصویب نمایندگان مردم در مجلس شورای ملی رسیده باشد، دارند. به‌همین دلیل هم، اقبال لائیک که سرانجام قانون اساسی مشروطیت را تفسیر کردند این اصل

را قلباً قبول نداشتند. در دوره‌ی اول مجلس، برای اعمال این اصل و تشکیل «شورای نظارت فقها» در مجلس فرصتی دست نداد. پس از قتل شیخ نوری در ۱۳۲۷ ق، مراجع تقلید وقت به‌فکر استفاده از آن افتادند و در ۱۳۲۸ ق، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی تعداد بیست نفر از «مجتهدین و فقهائ متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند» به مجلس معرفی کردند که یکی هم اصفهانی بود که آن وقت مجتهدی ۴۴ ساله بود. گزینش او از بین تعداد زیادی از مجتهدان عهد، به‌وسیله‌ی مراجع تقلید وقت برای این امر خطیر، نشانه‌ی شاخصیت و تبرز علمی و عملی اوست. با این همه، رأی اصفهانی نهایتاً بر ادامه‌ی سکونت در نجف قرار گرفت و طی تلگرافی که به تاریخ ۲ ذی‌القعده ۱۳۲۸ ق / ۱۳ آبان ۱۲۸۹ ش به مجلس شورای ملی ایران مخابره کرد، از شرکت در این کار عذر خواست. ۵۴ لذا باید نتیجه گرفت که اصفهانی به اندازه‌ی دیگر هم‌قطاران مشروطه‌طلب خود - مانند محمدحسین نائینی، محمداسماعیل محلاتی و سیدحسن مدرس - به مشروطیت معتقد نبود.

۴-۳- مبارزات ضد استعماری در عراق

اصفهانی هم چنین در مبارزه‌ی ضد استعماری روحانیت شیعه در عراق فعال بود. رهبری این نهضت را محمدتقی شیرازی (معروف به میرزای کوچک) برعهده داشت که پس از سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی به مرجعیت رسیده بود. محمدتقی شیرازی احتیاطات خود را به اصفهانی ارجاع داد ۵۵ و پس از خود، او را یکی از دو فقیه شایسته‌ی مرجعیت معرفی کرد. ۵۶ این هر دو سخن، افزون بر تایید صلاحیت علمی و عملی اصفهانی در حد مرجعیت بالقوه، قرینه و اماره‌ی وجود اتحاد سلیقه‌ی سیاسی اصفهانی با شیرازی است.

این وحدت نظر سیاسی بین محمدتقی شیرازی و اصفهانی، سال‌ها بعد در موضع‌گیری اصفهانی بر ضد انگلیس و رژیم پادشاهی دست‌نشانده‌ی انگلیس در عراق به سال ۱۳۴۱ ق / ۱۹۲۳ م متبلور شد. در آن سال، شیخ مهدی خالصی کاظمینی (د. ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۵ م)، انتخابات مجلس موسسان عراق را تحریم کرده بود و به‌همین دلیل به‌دست انگلیسی‌ها به حجاز تبعید شده بود. اصفهانی به‌عنوان اعتراض از نجف به کربلا رفت و طی اعلامیه‌ی شیعمان را به جلوگیری از «تسلط کفار» بر مسلمانان مکلف خواند. ۵۷ لذا دولت انگلیس اصفهانی و دیگر رهبران شیعه از جمله میرزااحسین نائینی و سیدعلی شهرستانی را در ۱۳۴۱ ق / ۱۹۲۲ م از عراق به ایران تبعید کرد. ۵۸ عاقبت، فرمانروای انگلیسی عراق و دولت دست‌نشانده‌ی انگلیسی در عراق به تعویض تبعیدگاه خالصی از حجاز به ایران و سرانجام به بازگشت همه‌ی مراجع تقلید شیعه از ایران به عراق رضا داد. در پی آن، اصفهانی و همراهانش پس از حدود یازده ماه اقامت در ایران - بدون رسیدن به اهداف خود (بیرون راندن کافران متجاوز از انگلیسی از عراق) - در ۱۸ رمضان ۱۳۴۲ ق / ۲۲ تیرسان ۱۹۲۴ به عراق معاودت کردند.

۴-۴- اصفهانی و غوغای جمهوریت

هم‌زمان با تبعید اصفهانی از عراق به ایران در ۱۳۰۲ ش رضاخان



قائم مقام الملک رابع (با عمامه) همراه سوار سپه در شیراز در ۱۳۰۳

سردار سپه به منظور تثبیت انحصاری قدرت خود، برای جمهوری شدن ایران تبلیغ و تلاش می کرد. در آن زمان، اکثر روشنفکران موافق تغییر رژیم از سلطنت به جمهوریت بودند، چنان که عارف قزوینی در کنسرتی که در گراند هتل داده شد، پس از مارش جمهوری، غزل زیر را در مایه ی هور خواند:

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد
زدیم تیشه بر این ریشه هرچه بادا باد
پس از مصیبت قاجار، عید جمهوری
یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد
در مقابل، سیدحسن مدرس و طرفداران او
مثل ملک الشعرای بهار با رژیم جمهوری
مخالف بودند. چنان که ملک الشعرا گفته است:
جمهوری سردار سپه مایه ی ننگ است
این حرف در این مملکت امروز جفنگ
است

روی هم رفته، در عمل و نظر، قاجاریان پایگاه سنتی خود را در میان مردم از دست داده بودند و اکثریت نمایندگان مجلس هم طرفدار تغییر رژیم از مشروطه ی سلطنتی به جمهوریت بودند. به همین دلیل، اولاً، ریاست کل قوا که در قانون اساسی با پادشاه بود، به تصویب مجلس به رضاخان سردار سپه (رییس الوزراه) تفویض شد تا احمدشاه بتواند او را از ریاست وزرایی عزل کند و ثانیاً، اگر رأی رضاخان بر تصویب لایحه ی جمهوریت قرار گرفته بود، حتماً با اکثریتی که طرفداران او در مجلس (بر اثر اعمال نفوذ سردار سپه) داشتند، دیر یا زود این لایحه تصویب می شد.

بزرگ ترین دلیل منصرف شدن سردار سپه از جمهوریت این بود که رهبران روحانی (از جمله اصفهانی) تغییر نظام سیاسی ایران را به جمهوری مصلحت ندانستند و در ملاقاتی که سردار سپه در قم با سه مرجع بزرگ وقت: سیدابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی و حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی داشته توافق شد که گفت و گو از جمهوریت موقوف شود. مخبرالسلطنه هدایت می نویسد: «بین علما و دولت ایران التیامی شده است و معهود است معاودت نمایند. سردار سپه هم برای تودیع به قم رفت.»^{۵۹}

رضاخان پس از بازگشت از قم، اعلامیه یی صادر کرد که با توافق مراجع تقلید (آیات اصفهانی، نائینی و حایری یزدی) از جمهوریت منصرف شده است و آیات ثلاثه نیز در قم اعلامیه ی واحدی حاکی از همین توافق منتشر کردند. احمدشاه با شنیدن خبر موقوف شدن جمهوری، با صدور فرمانی از پاریس، رضاخان را از ریاست وزرایی معزول کرد. در پی این فرمان عزل، رضاخان قهر کرد و به بومهن رفت. با تحریک سردار سپه سیل نامه و تلگراف در حمایت از او مخصوصاً از سوی نظامیان و نیروهای مسلح به مجلس سرازیر شد. حاج سیدنصرالله تقوی قصیده یی گفت که:

این افسر جم حیف است بر تارک آن کو نیست

اندر خور جز افسار، شایسته ی جز پالان

در مشهد آقامیرزا محمد آقازاده ی خراسانی به سود سردار سپه تلگراف کرد و سالک سبزواری گفت:

سردار سپه! دعوی شیری کردی

بر جمع وزیران تو امیری کردی

خواهی که شود ملت و دولت بی نظم

کز شغل و عمل کناره گیری کردی

در نتیجه با تمهیداتی تهدیدآمیز چند ماه بعد یعنی در ۹ آبان ۱۳۰۴، مجلس به انقراض سلطنت قاجار و سلطنت «رضاخان پهلوی» رأی داد و پشتیبانی از نظام جمهوری به انتقال شاهی از خاندان قاجار به خاندان پهلوی انجامید. قبل از این واقعه، آیات ثلاثه (اصفهانی، نائینی و حایری یزدی) با هماهنگی قبلی به مجلس شورای ملی نامه یی نوشتند و براساس اصل دوم متمم قانون اساسی مصوب ۱۳۲۵ق، بیست نفر از مجتهدان طراز اول را به مجلس شورای ملی معرفی کردند تا مجلس از میان ایشان پنج نفر را انتخاب کند تا مسوول احراز انطباق مصوبات قانونی مجلس با احکام شرع برابر فقه شیعه باشند. این موضوع تاکنون در جایی منعکس نشده است و اول بار، سند آن را نویسنده ی این مقاله در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۷۷ از جناب آقای عبدالحسین حایری (در کتابخانه ی مجلس) به صورت فتوکپی گرفتم که اکنون برای نخستین بار در این مقاله به چاپ می رسد.

این نامه در ماه شعبان ۱۳۲۲ق یعنی سرطان ۱۳۰۳ش به وسیله ی سه مرجع تقلید وقت یعنی سیدابوالحسن اصفهانی، میرزا محمدحسین نائینی و حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی امضا شده است و تقریباً یک ماه قبل از بازگشت اصفهانی و نائینی به نجف یعنی پس از موقوف شدن غوغای جمهوریت و پیش از به سلطنت رسیدن رضاخان سردار سپه، به مجلس واصل شده است. طی این نامه بیست نفر از مجتهدان شیعه ی ایرانی مقیم ایران و عراق برای نظارت استصوابی بر

قوانین مجلس شورای ملی به شرح زیر به مجلس معرفی شده‌اند:
چهار نفر مجتهد از نجف: شیخ محمد اصفهانی، شیخ کاظم شیرازی، میرزا احمد آیت‌الله‌زاده خراسانی (کفایی)، شیخ اسحاق آیت‌الله‌زاده رشتی.

چهار نفر مجتهد از تهران: میر سیدمحمد بهبهانی، امام جمعه‌ی خوبی، سیدمحمد امام جمعه‌ی تهران، سیدحسن مدرس.
دو نفر مجتهد از اصفهان: حاج آقا نورالله اصفهانی، آقای فشارکی.

دو نفر مجتهد از خراسان: میرزا محمد آقازاده‌ی خراسانی، شیخ احمد شاهرودی.

دو نفر مجتهد از کرمانشاه: آقا شیخ هادی، حاج آقا محمدمهدی.
سه نفر مجتهد از شیراز: شیخ مرتضی، شیخ جعفر، آقا سیدجعفر.

یک نفر مجتهد از یزد: میر سیدعلی یزدی مدرس.
دو نفر مجتهد از اراک: حاجی آقا مصطفی - حاجی میرزا محمدعلی خان.

اما همان طور که معلوم است نه مجلس شورای ملی علاقه‌ی به قبول نظارت استصوابی هیأت فقیهان بر مصوبات خود داشت و نه رضاخان سردار سپه آن روز و رضاشاه پهلوی بعدی که می‌خواست کل نهاد مجلس شورای ملی را مقهور و مأمور اراده‌ی خود قرار دهد می‌توانست به چنین وعده‌هایی وفادار بماند. لذا این اقدام مراجع تقلید برای تجدید مطلع بر نظارت استصوابی فقیهان بر قوه‌ی مقننه هیچ تأثیری بر نظام حقوقی برجای نگذاشت.
برآمدن رضاشاه در فضای سیاسی ایران، مقارن زمانی بود که حاج



۴-۵- اصفهانی و سیاست‌های دین‌ستیزانه‌ی رضاشاه

به قول احسان طبری، برآمدن سردار سپه در ایران، بخشی از طرح کلان غرب برای محاصره‌ی سیاسی اتحاد جماهیر شوروی از طریق ایجاد یک «کمر بند امنیت» به دور آن کشور به وسیله‌ی دیکتاتوری‌های محلی (مثل آتاتورک در ترکیه، نادرشاه در افغانستان، ماترهایم در فنلاند، پیلووسکی در لهستان، رینز سمیگلی در رومانی، چان‌کای شک در چین و هیرو هیتو در ژاپن) بود و وجه اشتراک همه‌ی این دیکتاتوری‌ها، ضد کمونیست بودن آن‌ها بود. همان طور که احسان طبری می‌گوید ترقی غیر از تجدد است. سرمایه‌داری غرب به با متجدد کردن ایرانیان برای توسعه‌ی بازار کالا‌های خود موافق بود و رخنه‌ی نظام سرمایه‌داری و تولید صنعتی نمی‌توانست با عمامه، لباده، قبا و چادر و چاقچور و شلیته و نعلین و لوله‌نگ و کرسی و امثال آن‌ها سازگار باشد.^{۶۱} سردار سپه پس از عروج به سلطنته برای ایجاد یک دولت متمرکز مدرن استبدادی، اندکان‌اندک به طور فزاینده‌ی بر صاحبان قدرت‌های سنتی (اعم از روحانیون و روسای عشایر) سخت گرفت تا آنان را به کلی از صحنه بیرون کرد. انزوای روحانیت و مغضوبیت روحانیون و بویژه خلع لباس اکثریت آن‌ها با تمهید الزام به پوشیدن «لباس متحدالشکل» و قدغن کردن روضه‌خوانی و بعد اجبار زنان به بی‌حجابی داستانی دراز است. در عین حال نتیجه‌گیری بعضی از نویسندگان هم چون دکتر علینقی منزوی که گفته‌اند: آیت‌الله اصفهانی با مخالفت‌های عالمان و فقیهان با حکومت رضاشاه پهلوی درباره‌ی حقوق زنان یا واقعه‌ی مسجد گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴ ش / ۱۹۳۶ م موافقت نداشت^{۶۲} نادرست به نظر می‌رسد.

باید دانست که رضاشاه در سال‌های آغازین اقتدارش با روحانیون رابطه‌ی دوستانه داشت و فی‌المثل، آقائورالله اصفهانی از اصفهان و آقا میرزا محمد آقازاده از خراسان در تاجگذاری‌اش شرکت کردند. شاه به این حسن ارتباط تا ۱۳۰۶ ادامه داد. از ۱۳۰۶ به بعد او به محدود کردن قدرت روحانیون، محاکم، محاضر شرع، مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی پرداخت. روحانیون ایران که تحت فشار غربی قرار گرفته بودند به اصفهانی که مرجع اعلای شیعیان جهان بود، متوسل شدند. اما دولت همه‌ی راه‌های ارتباط ایشان را از طریق جواسیس

متعدد، مسنود کرده بود. با این همه بالاخره اوضاع روحانیون ایران از نظر اصفهانی پنهان نماند و او سرانجام در اوائل آذر ۱۳۰۶ دو تن از شاگردان میرز خویس یعنی شیخ احمد شاهرودی و سیدحسین طباطبایی بروجردی که بعدها هر دو یکی در مشهد و دیگری در قم به اشتها و اعتبار بسیار رسیدند، با پیامی ویژه برای تجهیز روحانیون ایران گسیل داشت. اما شاعر متجدد محمدحسن بدیع بهبهانی (نصرت‌الوزاره) که خود متولد کاظمین بود و ما پیش از این شرح حال و نمونه‌ی اشعارش را در حافظ شماره ۵ منتشر کرده‌ایم، در مقام ژنرال قونسول ایران در بصره، طی گزارشی محرمانه‌یی به وزارت امور خارجه این «مسیون» روحانی را راپرت داد و هم‌زمان به مسوولان انتظامی / امنیتی مستقر در قصرشیرین - با قرار قبلی - دستور داد که این دو روحانی را به محض عبور از مرز عراق در سرحد قصرشیرین توقیف کنند. ۶۲

رضاشاه در ۱۳۰۷ با تصویب قانون لباس

ایست الله سدا و الحسن اصفهانی در حال آگاهی نماز حجاب در ایران

کشور جلوگیری کند.

اصفهانی، محروم از ابزارهای مدرن تکنولوژی مانند پست تلگراف و رادیو، شخصاً نامه‌یی به امضای خویس خطاب به شخص رضاشاه نوشت و در آن از برنامه‌های اسلام‌زدایی شاه انتقاد و شکایت کرد. آن نامه را من ندیده‌ام، اما نسخه‌یی از پاسخ رضاشاه را به نامه‌ی اصفهانی دیده‌ام که شاه با قدرت تمام به اصفهانی می‌گوید که برنامه‌های دولت ایران در جهت پالایش دینت و روحانیت از خار و خاشاک زاید است و اصفهانی باید اشخاصی که دور و بر او را گرفته و با سوءنیت به او القا کرده‌اند که شاهنشاه شیعی ایران با اسلام سر مخالفت دارد، از گرد خود براند!

اختلاف مذهبیون با رضاشاه بویژه در مسأله‌ی کشف حجاب اجباری در آثار منظوم و منثور آن عصر بازتابی عظیم دارد. برای مثال، شیخ اسماعیل فردوس فراهانی که از هم‌درسان و هم‌سالان خویشلوند دانشمند من مرحوم حسن روحانی محلاتی بود، در مخمسی در نقادی از برنامه‌ی کشف حجاب گفته است:

دیگر نتوان ماند در این شهر پر آشوب / بایست بیوشیم دو چشم از بد و از خوب / اوباش ستم‌باره‌ی بی‌غیرت معیوب / سازند همی پیکر اسلام لگدکوب / سوزند روان همه ناموس پرستان.

خواهند که تا پرده‌ی عصمت بدرانند / خود سر همه‌سو مرکب شهوت بپرانند / بی‌پرده زنان را سر بازار نشانند / زیشان و بدیشان بدهند و بستانند / گیرند بدین حیل حجاب از سر نسوان.

والله که این طایفه‌ی گمره مردود / جز راندن شهوت نبودشان سر مقصود / خواهند رسانند سوی چرخ برین دود / آثار جوانمردی گردد همه نابود / نی مذهب اسلام، که بل جمله‌ی ادیان.

ناموس کش و بی‌صفت و بدگهرستند / بدکیش و بداندیش و دنی طبع و خزستند / وز حرف حق ایشان همگی کور و کرسند / در راه اباطیل

متحالشکل میدان عمل و ممر کسب درآمد روحانیت را حتا در حوزه‌ی تادرسی و ثبت اسناد، محدود کرد. در ۱۳۱۰ زعیم روحانی مجلس یعنی سیدحسن مدرس را که هم‌چنان موی دماغ او بود، توقیف کرد و عبرة‌للناظرین او را به خوف و جمعی دیگر از روحانیون را به جاهای دیگر تبعید کرد. رضاشاه شاید بدترین برخوردها را با آفزاده‌ی خراسانی در مشهد کرد، چرا که وی رسماً به شهادت شیخ محمدتقی بهلول در غوغای مسجد گوهرشاد از شاه دفاع کرده و بهلول را به متفرق کردن مردم دستور داده بود و خود نیز برای آن‌که از سوی مردم برای پیوستن به انقلابیون تحت فشار نباشد، از مردم رو پنهان کرده بود. اما به‌رغم همه‌ی این محافظه‌کاری‌ها، رضاشاه پس از سرکوب قهرآمیز رویداد مسجد گوهرشاد، آفزاده‌ی خراسانی را نیز غیاباً در دادگاه حرب به اعدام محکوم و سپس دستگیر کرد و به تهران آورد و در زندان قصر محبوس نمود. این اخبار همه از سوی روحانیون ایران به مرجعیت شیعه در نجف منعکس می‌شد و در این وقت آن‌چه در نجف گفت‌وگوی می‌شد همه از طریق رسمی و غیررسمی به آگاهی «مقامات آگاهی» و «تأمینات» رضاشاهی می‌رسید. ۶۳ سرانجام اسلام‌زدایی جدی رضاشاه در پی سفرش به ترکیه و مشاهده‌ی اسلام‌زدایی کمال اتاتورک تشدید شد و با کشف حجاب به اوج رسید. اصفهانی در این اوان به تحرکاتی برای جلوگیری از برنامه‌های اسلام‌ستیزانه‌ی رضاشاه دست زد، اما با توجه به قدرت امنیتی، اطلاعاتی و انتظامی متمرکز رژیم رضاشاهی، این کوشش‌ها به‌جایی نمی‌رسید. برای مثال، تمام راه‌های ارتباط مقام مرجعیت در نجف با روحانیون داخل ایران از طریق پست و تلگراف تحت کنترل و سانسور بود، در حالی که هم در جنبش تنباکو و هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، دولت نتوانست از ارتباط مستقیم مرجعیت وقت با نمایندگان مراجع تقلید در تهران و شهرستان‌های مختلف

همه ره سپرستند / رو سوی هوا و هوس و پشت به وجدان.
اینان همگی پیرو اوضاع فرنگند / از بی‌خردی با
وطن خویش به‌جنگند / کی در پی نامند و کجا در غم
ننگند / شومند و شیریند و محیلند و دورنگند / جز
فایده‌ی خویش نخواهند به دوران.
در دشمنی عفت، ارباب جراید / هستند بدین
فرقه‌ی بدکیش، مساعد / یک لحظه نگردند ازین ره
مقتاعد / تا آن‌که به تمهید قوانین و قواعد / آن کار
که خواهند رسانند به پایان.^{۶۵}

۴-۶- اصفهانی در سلطنت محمدرضاشاه

پس از سقوط رضاشاه پهلوی در شهریور ۱۳۲۰، محدودیت‌ها
از روحانیت برداشته شد و هم‌چنان که من در کتاب **کارنامه‌ی
غنی: تحولات عصر پهلوی** نوشته‌ام، مخالفان رضاشاه از جمله
روحانیون قوی شدند و روابط گرمی میان دولت، دربار و مرجعیت
پدید آمد، از جمله کشف حجاب اجباری موقوف شد و پوشیدن لباس
روحانی (بدون داشتن جواز مخصوص از دولت) آزاد شد. رابطه‌ی
نزدیک و صمیمانه‌ی آیت‌الله اصفهانی با شخص محمدرضاشاه
پهلوی از تبادل تلگراف‌های زیر در آخر دی و اول بهمن ۱۳۲۲
به دلیل کشته‌شدن حاج طالب یزدی در مکه به‌دست حکام عربستان
سعودی آشکار می‌شود. در تلگراف آیت‌الله اصفهانی به شاه آمده
است:

«تهران - حضور مبارک اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاهی
عز سلطانه. بعد از دعوات صمیمه به‌عرض اعلی می‌رساند: سکوت
ذات شاهانه از قتل دل‌خراش طالب نام ایرانی در حجاز به‌بهانه‌ی
یک تهمت بی‌اساس روا نیست. لذا اصدار اوامر مضافاً به‌تعقیب
قضیه و مواخذه‌ی مرتکبین را منتظر و تمدید عصر جهانیانی ذات
ملوکانه را از حضرت باری (جل جلاله) سائل. ابوالحسن الموسوی
الاصفهانی.»

محمدرضاشاه هم در پاسخ اصفهانی تلگراف کرد:

«نجف اشرف - جناب مستطاب حجت‌الاسلام آیت‌الله اصفهانی
دامت افاضاته. از احساساتی که در تلگراف راجع به قضیه‌ی قتل
دل‌خراش طالب نام ایرانی ابراز داشته‌اید امتنان داریم. در این باب، از
طرف ما سکوت اختیار نشده است و به‌دولت دستور موکد داده‌ایم که
قضیه را با کمال جدیت تعقیب نمایند تا احقاق حق به‌عمل آید و منافع
ایرانیان و مسلمین محفوظ بماند. اول بهمن ۱۳۲۲ - شاه»^{۶۶}

موضوع دیگری که نشانه‌ی از رویکردهای سیاسی آیت‌الله
اصفهانی‌سته دیدار فرمانده ارتش متفقین در جنگ بین‌الملل با
آیت‌الله اصفهانی در عراق است که به تجلیل او از مقام مرجعیت
منجر شد.^{۶۷} مطلب دیگر فتاوی‌ست که از اصفهانی درباره‌ی حقوق
اقلیت‌های دینی مثل یهودیان در قلمرو اسلام در دست است. مرحوم
اصفهانی در پاسخ استفتایی که جمعی از اهالی محله‌ی حشم‌تیه‌ی
تهران از او راجع به «معاون حضور یهودی‌زاده‌ی لمعون» کرده‌اند،
نام‌برده را مرتد دانسته و اموال او را «از مباحات مشاعه‌ی مسلمین»
دانسته است.^{۶۸}

۵- بهره‌برداری سیاسی از مرگ اصفهانی

حضور وسیع مردم در مراسم عزاداری اصفهانی در
آبان ۱۳۲۵ / ذی‌حجه ۱۳۶۵ق در نجات آذربایجان از
جنگال فرقه‌ی دموکرات و وابستگان روس موثر
بود.^{۶۹} در تهران دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی
به‌حوزه‌ی حزبی توده‌یی‌ها رفتند «صور اجنبی را جای
شمایل مولی [علی] دیدند. هجومی غریب شد آن
صور را کنند و دریند و توده‌یی را کافر خوانندند».^{۷۰}

بهره‌برداری سیاسی از احساسات مذهبی مردم در
مراسم عزاداری اصفهانی توسط حزب حاکم دولتی (حزب
دموکرات به رهبری احمد قوام نخست‌وزیر وقت) خیلی آشکار

صورت گرفت. این حزب دموکرات که آن را قوام در نخست‌وزیری
خود نخست به تلقین مظفر فیروز (و حمایت شوروی) تشکیل داده
بود، بعد در مقام رقابت با حزب توده که در تیر ۱۳۲۵ با حزب ایران
ائتلاف کرده مورد حمایت دولت‌های غربی (بویژه امریکا) واقع شد.
حزب دموکرات در تجهیز دسته‌جات عزاداران اصفهانی، کاروانی بزرگ
متشکل از تعداد ۲۵ نفر در ۲۷ نفری از هنگ گارد نجات ملی با حدود
چهل سرنشین در هر نفر در خیابان‌های تهران به راه انداخت که در
مقدم آن‌ها اعضای کمیته‌ی حزب دموکرات شهرستان تهران با
بازوبندهای سیاه حرکت می‌کردند.^{۷۱} این سودجویی از احساسات
مذهبی مردم بر اثر فوت اصفهانی در جهت مبارزه با توده‌یی‌ها و نجات
آذربایجان در آذر ۱۳۲۵ در مریه‌یی که خوشدل تهرانی درسوک
اصفهانی ساخته است، منعکس است:

آیت‌الله معظم، پیشوای شیخ و شاب

حجت‌الاسلام اعظم، مقتدای مرد و زن

نی همین تنها حیاتش بود، دین را افتخار

کز ممانش حفظ شد از کید ناپاکان وطن^{۷۲}

استاد سید علینقی امین (ابن امین) نیز در همان آبان ۱۳۲۵ /

ذی‌حجه‌ی ۱۳۶۵ق به مناسبت فوت اصفهانی قصیده‌یی ساخته است
و در ابیات آخر آن، مردم را پس از مرگ اصفهانی به تقلید از حاج‌آقا
حسین قمی فراخواند:

اصفهانی چون ز دنیا رفت، حجت ماند باقی

از قمی تقلید کن، کس شبهه‌یی در آن ندارد

حجت‌الاسلام عظمی بوالحسن گر از جهان رفت

آیت‌الله قمی باقی‌ست، دین نقصان ندارد

آن‌که چون موسی بن عمران کرد در شرع پیمبر

آن ید بیضا که کس ز امثال و از اقران ندارد

ایزدا توفیق اخذ علم ده، «ابن‌امین» را

آرزو در دل جز آن، این خسته‌ی نالان ندارد^{۷۳}

۶- نتیجه

در تاریخ دراز‌آهنگ ایران، از میان سه نهاد دین، دولت و اخلاق، از
جهت مشارکت عمومی، همیشه دین‌ورزی موثرترین شاخص
فرهنگی اکثریت عامه‌ی مردم بوده است. از این رهگذر، در طول تاریخ
حاکمیت‌های ایران همیشه با متولیان مذهب در داد و ستد فرهنگی

است که مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد و سایر ورثه با او شریک نیستند «اول» و رختهای میت «دوم» «انگشتر او» «سیم» شمشیر او «چهارم» قرآن او بلکه اصول در مطلق سلاح و کتب و دخل و راجحه بر نفسی با سایر ورثه است و هم چنین با نقد چهار چیز اول و در شریکه برای پوشیدن میبار کرده و هنر زنده پوشیده (فصل دوم) در طقه دوم و آن نیز دو طاقه اند اول برادر و خواهر و در آن سه مسئله است «اول» برادر پدر مادری پادری تنها با نردن پدر مادری تنها با افراد تام مارا میبرد و با نقد باسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادری پادری تنها با افراد نصف ارثا و نیمه را ردآ میبرد و با نقد آن دو ثلث را ارثا و ثلثه را ردآ باسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با نذرک سبب را ارثا و نیمه را ردآ میبرد و با نقد ثلث را ارثا و ثلثه را ردآ مابین خود قسمت میکنند و خواهر و برادر مادری باسویه قسمت کنند «دوم» «هرگاه اخوه پدری یا پادری جمع شود اخوه پدری ارث پیید و تمام از اخوه پدر مادر است هر چند يك خواهر باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد چه نباشد «سیم» «خواهر و برادر ابوی تمام مارا نقد حکم مثل حظ الاثین

توی شمشیر
انگشتر او
سیم
چهارم
قرآن او
سلاح و کتب
دخول و راجحه
بر نفسی
با سایر
ورثه است
و هم چنین
با نقد
چهار چیز
اول و در
شریکه
برای
پوشیدن
میبار کرده
و هنر زنده
پوشیده
(فصل دوم)
در طقه
دوم و آن
نیز دو
طاقه اند
اول برادر
و خواهر
و در آن
سه
مسئله است
«اول»
برادر
پدر
مادری
پادری
تنها
با نردن
پدر
مادری
تنها
با
افراد
تام
مارا
میبرد
و با
نقد
با
سویه
قسمت
کنند
اما
خواهر
پدر
مادری
پادری
تنها
با
افراد
نصف
ارثا
و
نیمه
را
ردآ
میبرد
و با
نقد
آن
دو
ثلث
را
ارثا
و
ثلثه
را
ردآ
با
سویه
قسمت
کنند
و برادر
یا
خواهر
مادری
با
نذرک
سبب
را
ارثا
و
نیمه
را
ردآ
میبرد
و با
نقد
ثلث
را
ارثا
و
ثلثه
را
ردآ
مابین
خود
قسمت
میکند
و خواهر
و برادر
مادری
با
سویه
قسمت
کنند
«دوم»
«هرگاه
اخوه
پدری
یا
پادری
جمع
شود
اخوه
پدری
ارث
پیید
و تمام
از
اخوه
پدر
مادر
است
هر
چند
یک
خواهر
باشد
چه
اخوه
مادری
تنها
با
ایشان
باشد
چه
نباشد
«سیم»
«خواهر
و برادر
ابوی
تمام
مارا
نقد
حکم
مثل
حظ
الاثین

مالی و بده و بستان های سیاسی / اجتماعی بوده اند. در عصر ساسانیان اتحاد دین و دولت، شاخصه نظام سیاسی حاکم بود. یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۹ م) کیش زرتشت را حتا در ارمنستان هم رسمیت داد. در طول شاهنشاهی ساسانیان، موبدان زرتشتی بر همه ی شوون زندگی مردم، تسلط داشتند. این احوال، توأم با اختلاف عظیم طبقاتی، موجب شد که اکثریت ایرانیان در برابر حمله ی اعراب، به دفاع جدی از حاکمیت ساسانیان نپردازند و عاقبت هم یزدگرد سوم به آسیایانی پناهنده شود و به دست او به قتل رسد.

با آمدن اسلام، نظام طبقاتی از میان رفت و مردم عادی و عامی حتا بردگان و برده تباران مسلمان (مثل غزنویان) توانستند به مقامات حساس حتا سلطنت برسند. اما مسأله ی «اتحاد دین و دولت» هم چنان بر دوام بود. از عصر خلفای اموی و عباسی گرفته تا زمان تیموریان هرات، همیشه «خطبه خواندن به نام شاه وقت» از سوی خطیبان رسمی و امامان جمعه ی منصوب از سوی شاه، همانا اعلان رسمی مشروعیت حاکمیت وقت از طرف روحانیت اهل سنت بود. پس از برآمدن صفویان، فقیهان جبل عامل و بحرین، برای تقویت و تحکیم وحدت بین قدرت نظامی / سیاسی صفویان صفوی با احکام فقه شیعیان کتابها نوشتند و فتواها صادر کردند. نادر از قدرت



مطلب از مسائل آیت الله سید محمد تقی طباطبائی و در پیروی بود این رساله ی عظیمی است که در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در تبریز چاپ شد و در آنجا به چاپ رسید. این رساله یکی از مهم ترین آثار فقهی است که در آنجا به چاپ رسید. این رساله یکی از مهم ترین آثار فقهی است که در آنجا به چاپ رسید.

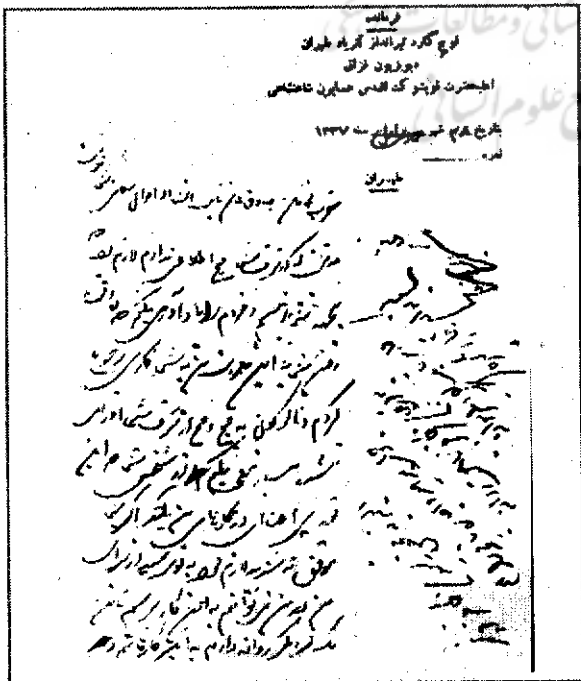
روحانیون کاسته، اما با کشته شدن او روحانیت شیعه دوباره در عصر افشاریه زنده و قاجاریه قوت گرفت.

مشروطیت اولین قدم در مسیر ایجاد حاکمیت مردم بر مردم از طریق ایجاد رژیم مشروطه ی پارلمانی و تاسیس نظامات اداری، دیوانی و قضایی عرفی برای اجرای «قوانین کشوری» (مستقل از احکام شرع) بود؛ اما در عین حال نفوذ دین و شریعت به اندازه یی بود که اولاً، مذهب رسمی دولت، تشیع اثنا عشری شد. ثانیاً، شاه کشور، ملزم به ترویج این مذهب شد. ثالثاً، شورای نظارتی متشکل از پنج نفر فقیه جامع الشرایط، برای وتوی قوانین مصوب مجلس در اصل دوم متمم قانون اساسی پیش بینی شد. این امتیازات برای مذهب و مذهبیان در حالی بود که از قدرت و امتیازات شاه در قانون اساسی مشروطیت بسیار کاسته شده بود و شاه (در تئوری) می بایست سلطنت می کرد نه حکومت. محمدعلی شاه نمی خواست یک مقام فاقد مسوولیت باشد، لذا آشکارا با مجلس در افتاد و سلطنت را باخت. احمدشاه قبول کرده بود که در قانون اساسی مشروطیت، شاه باید سلطنت کند نه حکومت، لذا تمام اقدامات او در چارچوبه ی قانون اساسی بود و به همین دلیل او هم بازنده شد. اما سردار سپه با حفظ

- ۲۳- تهرانی، ج ۱۱، ص ۴۱.
 ۲۴- امین، سیدمحسن، همان‌جا، ج ۹، ص ۳۳۳.
 ۲۵- طیبی نجفی، همان‌جا، ص ۲۸۵.
 ۲۶- مدرّس، همان‌جا، ص ۱۴۲.
 ۲۷- خیابانی، همان‌جا، ص ۱۹۳.
 ۲۸- موسوی اصفهانی، همان‌جا، ص ۱۰۹.
 ۲۹- سیادتی، سیدحسن، وسیله الوصول الی حقایق الاصول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ق.
 ۳۰- مهلوی، همان‌جا، ص ۴۰، میبیدی، همان‌جا، ص ۲۷.
 ۳۱- مشار، خان‌بابا، فهرست کتاب‌های چاپی عربی، تهران، رنگین، ۱۳۴۴، ص ۹۹۱.
 ۳۲- همو، ص ۹۹۱.
 ۳۳- خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، نجف، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱.
 ۳۴- میبیدی، همان‌جا، ص ۳۹.
 ۳۵- تهرانی، ج ۱۰، ص ۳۰.
 ۳۶- همو، ج ۱۰، ص ۳۰.
 ۳۷- باقری بیهندی، ص ۱۰۹.
 ۳۸- هنرفر، همان‌جا، ص ۲۷۲.
 ۳۹- تهرانی، ج ۱۰، ص ۱۶.
 ۴۰- رعنا حسینی، کرمان، فهرست کتاب‌های چاپ فارسی، ذیل فهرست مشار، تهران، انجمن کتاب، ۱۳۳۹، صص ۲۷-۲۸.
 ۴۱- مهلوی، همان‌جا، ص ۴۰.
 ۴۲- رساله الامام السید ابوالحسن، ص ۶۶.
 ۴۳- باقری بیهندی، همان‌جا، ص ۱۱۰.
 ۴۴- رساله الامام السید ابوالحسن، ص ۶۶.
 ۴۵- امینی، محمدصادق، معجم المطبوعات النجفیه، نجف، مطبعه الاداب، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م، ص ۱۴۴، هم‌چنین مشار، همان‌جا، ص ۲۸۶، تهرانی، طبقات، ج ۱، ص ۴۱، هنرفر، همان‌جا، ص ۲۷۲.
 ۴۶- مشار، همان‌جا، ص ۲۹۹.
 ۴۷- همو، همان‌جا، ص ۲۹۱، امینی، همان‌جا، ص ۱۸۶.
 ۴۸- مشار، همان‌جا، ص ۹۱۰، امینی، همان‌جا، ص ۳۳۹.
 ۴۹- تهرانی، همان‌جا، ج ۲، ص ۴۶۶، مهلوی، ص ۴۰.
 ۵۰- امینی، همان‌جا، ص ۱۰۱.
 ۵۱- همو، ج ۳، ص ۲۵۷.
 ۵۲- امین، سیدمحسن، همان‌جا، ج ۲، ص ۳۳۲.
 ۵۳- حایری، عبدالحسین، اسناد روحانیت و مجلس، تهران، کتابخانه‌ی مجلس، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۳-۱۴.
 ۵۴- همو، ج ۱، صص ۳۹-۴۰.
 ۵۵- منزوی، همان‌جا، ص ۹۴۳.
 ۵۶- باقری بیهندی، همان‌جا، ص ۹۶، عقیقی بخشایشی، همان‌جا، ص ۴۲۹.
 ۵۷- طیبی نجفی، ج ۱، ص ۲۷۹.
 ۵۸- عقیقی بخشایشی، ص ۴۳۱.
 ۵۹- معین، ج ۵، ص ۱۵۴، بلاغی، ص ۱۰۲، منزوی، همان‌جا، همان‌جا، ۹۳۳، باقری بیهندی، همان‌جا، ص ۹۸، عقیقی بخشایشی، همان‌جا، ص ۳۲۰، رازی، محمد گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۱۶.
 ۶۰- هدایت مهدی‌قلی، خاطرات و خطرات، و نیز گلشایبان، عباس‌قلی، خاطرات، تهران، اینشتین، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۹۲-۱۰۷.
 ۶۱- طبری، احسان، جامعه‌ی ایران در دوران رضاشاه، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۶، ص ۶۹.
 ۶۲- منزوی، همان‌جا، ص ۹۴۳.
 ۶۳- رستمی، فرهاد، پهلوی‌ها به روایت اسناد، تهران، نشر نظر، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۶۱.
 ۶۴- همو، ج ۱، صص ۱۶۶-۱۶۷.
 ۶۵- فردوس فراغانی، اسماعیل دیوان، تهران، انتشارات ماه، ۱۳۷۳، صص ۳۱۷-۳۱۸.
 ۶۶- الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، لندن، پکا، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۲۷۷.

منابع

- ۱- آل‌محبوبه جعفر، ماضی‌التجف و حاضرها، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق، ۱۹۸۶م.
 ۲- [۴] الامام السید ابوالحسن، نجف، المطبعه التحیدیه، ۱۳۶۶ق.
 ۳- امین، محسن، اعیان‌الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
 ۴- امینی، محمدصادق، معجم المطبوعات النجفیه، نجف، مطبعه الاداب، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م.
 ۵- باقری بیهندی، ناصر، نجوم امت: آیت‌الله العظمی سیدابوالحسن موسوی اصفهانی، نور علم، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۴، ۱۳۶۷ش، ۹۵-۱۱۱.
 ۶- بامناد، مهدی، رجال، تهران، چاپخانه‌ی بانک بازرگانی، ۱۳۳۷ش.
 ۷- بحر العلوم، محمدصادق و بحر العلوم، حسین، رجال السید بحر العلوم، نجف، مکتبه المعلمین الطوسی و بحر العلوم، بی‌تا.
 ۸- بصیرت‌منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران، موسسه‌ی چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۶.
 ۹- بلاغی، عبدالجبار، تاریخ نائین، تهران، مظاهری، بی‌تا.
 ۱۰- بهبهانی، باقر، رساله‌الاجتهاد و الاخبار، چاپ سنگی.
 ۱۱- جرفانقلی، م، علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی، قم، انتشارات معارف اسلامی، ۱۳۶۴ش.
 ۱۲- حایری، عبدالحسین، اسناد روحانیت و مجلس، تهران، کتابخانه‌ی مجلس،



کتابخانه‌ی مجلس، اسناد روحانیت و مجلس، تهران، انتشارات ماه، ۱۳۷۳، صص ۳۱۷-۳۱۸.

بهار ایرانشهر

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

فر بهار بین که به آفاق جان دهد
 هر بوته را هر آن چه سزا دیدن آن دهد
 پارینه آن چه باد خزانگی ربود و برد
 آرد دهد به صاحبش و رایگان دهد
 سخت شگفت آید از این هوش سبیز او
 کز هر که هرچه گم شده، او را همان دهد
 بر فرق کوه سوده الماس گسترده
 دامن دشت را سلب پرنیان دهد
 زان قطره‌های باران بر برگ بیدین
 وقتی نسیم بوسه بر آن مهرین دهد
 صدها هزار اختر تابان چکد به خاک
 کافاقشان نشان ز ره کهکشان دهد
 آن کوژ و کز خطی که برآید ز آذرخش
 طرزی دگر به منظره‌ی آسمان دهد
 پیری ست رعه‌دار که الماس پاره‌ی
 خواهد به دست همسر شاد جوان دهد
 آید صدای جوجه گنجشک ز آشیان
 وقتی که شوق خویش به مادر نشان دهد
 چون کودکی که سکه چندی ز عیدی‌اش
 در جیب خود نهاده، به عمداً تکان دهد
 آید صدای شانه‌سرا، از شاخ بیدین
 وقتی که سر به سجده تکان هر زمان دهد
 گویی که تشنه‌ی بی به سبوی تھی ز آب
 هوهو، ندا مکرر، هم با دهان دهد
 گیرم بهار «بندرعباس» کوتاه است
 تاوان آن کرانه‌ی «مازندران» دهد
 آن جا که چار فصل، بهار است و چشم را
 سوی بهشت پنجره‌ی بیکران دهد
 نیلوفر کبود هنوز آسمان صفت
 در خاک «مرو» ز ایزد مهرت نشان دهد
 شادا بهار «گنجه» و «باکو» که جلوه‌اش
 راهت به آستانه‌ی پیر مغان دهد
 از سیم خاردار، گنر کن تو چون بهار،
 تا بنگری که «بلخ» تو را بوی جان دهد
 زان سیم خاردار دگر نیز برگز
 تا جلوه‌ی «خجند» بهاری جوان دهد
 زان سیم خاردار دگر هم گذاره کن
 تا ناگهت بهار «بخارا» توان دهد
 قالیچه‌ی بی ست بافته از تار و پود جان
 هر گوشه‌اش خبیر ز یکی داستان دهد
 اما چو نغز درنگری منظرش یکی ست
 کاجزاش یاد از سنن باستان دهد
 در زیر رنگ‌هاش یکی رنگ را بین
 رنگی که صد پیام ز یک آرمان دهد
 گوید: یکی ست گوهر این خاک اگرچه یاد
 گاه از لنین و گاه ز نوشیروان دهد
 گر خاک گشته در قم لشکر تار،
 ور «بوسه» بر رکاب قزل ارسلان دهد،
 اما همیشه در گنر لشکر زمان
 سعیش عشق و حافظش امن و امان دهد
 وانگه ز بهر پویه پاینده حیات
 فردوسی‌اش روان و ره و کاروان دهد

- ۱۳۳۳ ش
- ۱- حنری، عبدالهادی، «ناصری»، دایرةالمعارف اسلام، چاپ ۱۹۸۰.
 - ۲- حرزالدین محمد معارف الرجال فی تراجم العلما و الادباء، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق.
 - ۳- [۲] خواندنی ده شماره‌ی مسلسل ۲۲۶ و ۲۲۷، آبان ۱۳۳۹.
 - ۴- خلیلی تبریزی علی واعظ، علماء معاصرین، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۶ق.
 - ۵- دولی، علی، نهضت روحانیون ایران، بی‌جا، بنیاد فرهنگ امام رضا، ۱۳۵۸.
 - ۶- رازی، محمد آثار حجت یا تاریخ و دایرةالمعارف حوزه‌ی علمیه‌ی قم، برقی، بی‌تا، همو.
 - ۷- همو، گنجینه‌ی دانشمندان و تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲ش.
 - ۸- همو، (مترجم)، مشاهیر دانشمندان اسلام: ترجمه‌ی الکتی و الاقاب (تالیف عباس قمی)، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۱ش.
 - ۹- ربانی خلخالی، علی، شهدای روحانیت شیعه در یکصد سال اخیر، بی‌جا، بی‌تا، ۱۴۰۲ق.
 - ۱۰- رجبی، محمدحسن، علمای مجاهد، مرکز اسناد، ۱۳۸۲.
 - ۱۱- رعنا حسینی، کرامت فهرست کتاب‌های چاپی فارسی: ذیل فهرست مشا، تهران، انجمن کتاب، ۱۳۳۹ش.
 - ۱۲- سادات ناصری، حسن، سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دوره‌ی اسلامی، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲ش.
 - ۱۳- شوشتری، محمدعلی، خاطرات سیاسی، به کوشش غلامحسین میرزاصالح، تهران، کوهر، ۱۳۳۹.
 - ۱۴- شوشتری، نورالله، احقاق الحق، تهران، اسلامیه.
 - ۱۵- صوفی سها، منوچهر، تاریخ حکما و عرفایی، متأخر بر صدرالمطالین، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۹ش.
 - ۱۶- طبسی نجفی، محمدرضا الشیعه و الرجعة، نجف، مطبعةالاداب، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م.
 - ۱۷- طهرانی، محمدحسن (آقا بزرگ)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت دارالاضواء...
 - ۱۸- همو، طبقات اعلام الشیعه: نقباء البشر، نجف، المطبعة الملیه، ۱۳۳۳ق / ۱۹۵۴م.
 - ۱۹- عاملی، حسن، معالم الاصول، تهران، شفیعی، ۱۳۴۰.
 - ۲۰- عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه، قم کتابخانه‌ی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ قمری.
 - ۲۱- قمی، حاج شیخ عباس، الکتی و الاقاب، (ترجمه‌ی محمد رازی)، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۱.
 - ۲۲- محلاتی، ذبیح‌الله، اختوان تابناک، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۱ش.
 - ۲۳- مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب، تبریز، کتابفروشی خیام، چاپ سوم، بی‌تا.
 - ۲۴- مشا، خان بابا، فهرست کتاب‌های چاپی عربی، تهران، رنگین، ۱۳۴۴ش.
 - ۲۵- معین، محمد فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
 - ۲۶- مطهری، مرتضی و...، مرجعیت و روحانیت، شرکت سهلی انتشار، ۱۳۴۰.
 - ۲۷- منزوی، علی‌نقی، ابوالحسن اصفهانی، دانشنامه‌ی ایران و اسلام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ش.
 - ۲۸- موسوی اصفهانی، محمد مهدی، احسن الودیعه فی تراجم اشهر المشاهیر مجتهدی الشیعه، بنیاد مطبعةالایام، بی‌تا.
 - ۲۹- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، تهران، زوار، ۱۳۳۳.
 - ۳۰- مهدوی، مصلح‌الدین، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، قم، خیام، ۱۳۶۷ش.
 - ۳۱- همو، تذکره‌الاقبوز یا دانشمندان و بزرگان اصفهانی، اصفهان، نقی، ۱۳۴۸ش.
 - ۳۲- میدی ناصر، و جیزه در زندگانی آیت‌الله اصفهانی، تهران، صندوق خبیره مرکزی آیت‌الله، ۱۳۶۸ش.
 - ۳۳- نجفی، موسی و موسی فقیه حقایق، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
 - ۳۴- هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر، دوران مبارزه، خاطرات، تصویرها، اسناد، تهران، نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶ش.
 - ۳۵- هنایت مهدی‌قلی، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۳۴ش.
 - ۳۶- هنرفر، لطف‌الله، اصفهان، تهران، سپهر، ۱۳۴۶ش.